

معرفت دینی و ثبات و تحول در آن

عباس نیکزاد*

چکیده

امروزه در مباحث کلامی و دین‌شناسی، بحث‌های زیادی در باب معرفت دینی مطرح می‌شود که دارای اهمیت زیادی است. برخی از این مباحث عبارت‌اند از:

۱- فرق میان دین و معرفت دینی؛

۲- منابع معرفت دینی؛

۳- معیار ارزشیابی معرفت دینی؛

۴- جایگاه عقل در معرفت دینی؛

۵- رابطه میان معرفت دینی و معارف غیر دینی؛

۶- تقسیم معرفت دینی به ضروری و نظری؛

۷- ثبات و تحول در معرفت دینی.

این نوشتار به بررسی چیستی معرفت دینی و تفاوت آن با معرفت‌شناسی دینی و نیز ثبات و تحول در معرفت دینی می‌پردازد. ضمن این که در ابتدا به عنوان مقدمه، مطالبی به اختصار درباره خود دین، بیان می‌نماید.

تعریف دین

تعریف‌های زیادی از دین شده است که اختلاف‌هایی نیز بین آن‌ها مشاهده می‌شود. برخی از بهترین تعریف‌هایی که برای دین شده است به شرح زیر است:

«دین، قانون زندگی و راهی است که انسان باید برای رسیدن به سعادت که هدف نهایی زندگی

انسان است بی‌مایید، دین، روش مخصوصی است در زندگی که صلاح دنیا را به گونه‌ای که موافق کمال امروزی و حیات دائمی حقیقی باشد تأمین می‌نماید.^۱

«دین، مجموعه‌ای از هست‌ها و باید‌های مستند به خداوند است که از طریق وحی و سنت معصومین علیهم‌السلام برای هدایت و کمان انسان‌ها ظهور یافته است.»

و به عبارتی دیگر: «دین مجموعه‌ای از هدایت‌های علمی و عملی است که از طریق وحی و سنت برای فلاح آدمی در دنیا و آخرت آمده است.»^۲

«دین به مجموعه‌ای از عقاید، اخلاقیات، احکام و قوانین فردی و اجتماعی اطلاق می‌شود و ادیان آسمانی، آیین‌هایی هستند که از طرف خدای متعال به پیغمبران وحی شده‌اند.»^۳

تعریف‌های بالا ناظر به دین حق که همان دین الهی است بوده و ادیان باطل از دائرة این تعریف‌ها خارج‌اند. با توجه به این‌که در نگاه ما مسلمانان، تنها دین حق و کامل و دست‌نخورده پس از عصر خاتمیت، دین اسلام است، مقصود ما از دین در این بحث همان دین اسلام است. در حقیقت دین اسلام مجموعه معارف و آموزه‌هایی است که در متون و منابع دینی - چه در بخش نظری و چه در بخش عملی - از جانب خداوند و یا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جانشینان معصوم او، برای هدایت بشریت آرایه شده است.

البته باید توجه داشت که همه مباحثی که در دین مطرح شده است از جهت اهمیت و نیز دخالت آن‌ها در دین به یک اندازه نیست و به طور قطع دخالت اصول اعتقادی بنیادین مانند توحید و معاد نبوت بیش از اجزای دیگر دین است؛ چنان‌که دخالت اخلاق و احکام، بیش از مباحثی است که در دین درباره فواید انواع غذاها و راه درمان بیماری‌ها به وسیله آن‌ها و نیز برخی از آداب است. شاید بتوان گفت برخی از این دخالت‌ها، از نوع دخالت در حقیقت و ماهیت و برخی دیگر از نوع دخالت در کمال و فضیلت است.

معرفت دینی

واژه «معرفت» هرچند از جهت اصطلاحی دارای معانی و کاربردهای متفاوتی است، اما منظور از آن در بحث معرفت دینی، همان معنای لغوی آن، یعنی «مطلق علم و آگاهی» است. توضیح این‌که: در

همه مباحثی که در دین مطرح شده است از جهت اهمیت و نیز دخالت آن‌ها در دین به یک اندازه نیست و به طور قطع دخالت اصول اعتقادی بنیادین مانند توحید و معاد و نبوت بیش از اجزای دیگر دین است؛ چنان‌که دخالت اخلاق و احکام، بیش از مباحثی است که در دین درباره فواید انواع غذاها و راه درمان بیماری‌ها به وسیله آن‌ها و نیز برخی از آداب است.

۱- محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲.

۲- محمد تقی جعفری، فلسفه دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۶-۲۸.

۳- محمد تقی مصباح، ایدئولوژی تطبیقی، ج ۱، ص ۱۳.

لغت به هر آگاهی و دانشی «معرفت» گفته می‌شود، اعم از این که متعلق آن امور حسی باشد یا فراحسی، و اعم از این که معرفت با واسطه باشد و یا بی واسطه و اعم از این که معرفت به گزاره‌ای تعلق گیرد (معرفت تصدیقی و قضیه‌ای) و یا تنها به مفاهیم و اجزای تشکیل دهنده آن گزاره تعلق گیرد (معرفت تصویری) و اعم از این که معرفت درجه اول باشد یا معرفت درجه دوم.

به شناخت‌ها و دانسته‌هایی که از متون و منابع دینی به دست می‌آید معرفت دینی گفته می‌شود. بنابراین همه آن‌چه که از کتاب و سنت در ابواب و موضوعات مختلف اعتقادی، اخلاقی، فقهی، عرفانی، فلسفی، تاریخی و علمی آموخته می‌شود معرفت دینی نامیده می‌شود. بر اساس این، معرفت دینی، شاخه‌های تنومندی مانند فقه، تفسیر، کلام، فلسفه، عرفان، تاریخ و ... دارد. به تعبیر دیگر، هر یک از علوم اسلامی، شاخه‌ای از درخت معرفت دینی است که در عصرهای متوالی به فهم علمای دین درآمده است. کار عالم دینی در هریک از این رشته‌ها، تحقیق و پژوهش در شاخه‌ای از شاخه‌های دین است.

نکته‌ای که در این‌جا باید به آن توجه داشت این است که تنها به دانسته‌های یقینی از متون و منابع دینی، معرفت دینی اطلاق می‌شود. اما دینی بودن دانسته‌های ظنی از دین، غیر یقینی است و نمی‌توان به طور قطع آنها را به دین نسبت داد و بلکه نسبت دادن آن‌ها به دین از نظر عقل و شرع ممنوع است؛ زیرا چنین نسبت‌هایی داخل در کذب و افترا و بدعت است. از این گذشته، آیاتی مانند «ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً»^۱ و «لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً»^۲ به روشنی ما را از اعتماد به ظن باز می‌دارد.

به همین خاطر اصولیون می‌گویند اصل اولی در ظنون، عدم اعتبار و عدم حجیت است. البته اگر دلیل خاصی از جانب شارع بر اعتبار و حجیت یک راه ظنی (مانند خبر واحد و ظهور لفظی) دلالت کند، می‌توان از آن راه ظنی به پژوهش در دین و کشف دیدگاه دینی پرداخت، و بر دستاوردهای آن به ظاهر می‌توان نام «معرفت دینی» نهاد، زیرا هرچند این دستاوردها خود ظنی است اما دارای پشتوانه علمی و یقینی است. به تعبیر دیگر، صدق نام «معرفت دینی» بر این دانسته‌ها صرفاً به خاطر اتکای آن‌ها به پشتوانه یقینی است. و باز به تعبیر سوم، نهادن نام معرفت دین بر این دانسته‌های ظنی و جواز پیروی از آن‌ها صرفاً به خاطر اذن صریح و قطعی خود شارع است.

معرفت شناسان نیز «معرفت» را به «باور موجه صادق» تعریف می‌کنند. یعنی در حصول معرفت وجود سه شرط ضروری است: ۱- شخص به آن امر باور و اعتقاد داشته باشد؛ ۲- شخص برای باور خود دلیل و توجیه کافی و روشن داشته باشد به گونه‌ای که بتواند برای اقناع دیگران به آن اعتماد کند؛ ۳- باور صادق و مطابق واقع باشد، به گونه‌ای که اگر در واقع کاذب باشد به طور حقیقی به آن معرفت گفته نمی‌شود.

در معرفت‌شناسی معاصر، عنصر «توجیه» از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، به گونه‌ای که می‌توان گفت محور و رکن معرفت‌شناسی را تشکیل می‌دهد.^۱ شاید به این دلیل که اولاً: صادق بودن یک دانسته از دلیل و توجیه آن شناخته می‌شود، چنان‌که باورمندی فرد هم معمولاً دایرمدار آن است. ثانیاً: آن‌چه که نقش اصلی را در انتقال آن به دیگران بازی می‌کند همان توجیه و دلیل آن است.

لودیگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) می‌گوید: «کسی می‌تواند بگوید «من می‌دانم» که بتواند دلیلی محکم بر آن ارایه دهد. «من می‌دانم» به امکان ارایه دلیل مرتبط است. این که کسی چیزی را می‌داند با این فرض سازگار است که بتواند متقاعد کند».^۲

در مورد این توجیه، دو نظریه کلی و اساسی مطرح است: «نظریه مبنا‌گروی» و «نظریه انسجام‌گروی».

مبنا‌گروان معرفت‌های بشر را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- معرفت‌های بدیهی بالذات که به استدلال و توجیه و اثبات نیازی ندارد و به همین خاطر پایه و اساس بقیه معرفت‌ها را تشکیل می‌دهند؛
- ۲- معرفت‌های نظری که به استدلال و اثبات نیاز دارد. این دسته از معرفت‌ها باید به معرفت‌های بدیهی ارجاع شود، وگرنه کشتی معارف بشری از تلاطم باز نخواهد ایستاد و در جایی لنگر نخواهد انداخت.

مبنا‌گروان معمولاً درباره‌ی سر‌بدهات بدیهیات می‌گویند: رابطه موضوع و محمول در این قضایا به گونه‌ای است که تصور آن‌ها مستلزم تصدیق است. به تعبیر دیگر، رابطه موضوع و محمول در این قضایا به گونه‌ای است که عقل در تصدیق میان آن‌ها به چیزی غیر از تصور آن‌ها نیازی ندارد. اما

۱- محمد تقی فعالی، معرفت‌شناسی دینی، انجمن معارف اسلامی ایران، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۰-۱۷.
۲- Wittgenstein, on certainty, oxford:Blackwell, 1969, p.32-21 (به نقل از محمد تقی فعالی، پیشین، ص ۲۱)

در معرفت‌شناسی معاصر، عنصر «توجیه» از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، به گونه‌ای که می‌توان گفت محور و رکن معرفت‌شناسی را تشکیل می‌دهد.

برخی از مبنایگرایان در مورد سر بداهت آن‌ها توضیح بیش‌تری ارائه داده‌اند. آن‌ها گفته‌اند: عنایات بدیهی بالذات از نوع قضایای تحلیلی است. یعنی مفهوم محمول آن‌ها از تحلیل مفهوم موضوعشان به دست می‌آید. به تعبیر دیگر، محمول به گونه‌ای در ناحیه موضوع اخذ شده است. مثلاً در قضیه «هر معلولی به علت نیاز دارد»، مفهوم نیازمندی به علت در مفهوم معلول وجود دارد، زیرا معلول یعنی موجود نیازمند به علت.^۱

انسجام گروان چنین دسته بندی را در مورد معلومات بشر نمی‌پذیرند. آن‌ها می‌گویند باوری موجه و مقبول است که با مجموعه باورها هماهنگ و سازگار باشد این گروه حتی در تعریف «حقیقت» نیز با مبنایگرایان اختلاف نظر دارند و می‌گویند «حقیقت» معرفتی است که با گزاره‌ها و دانسته‌های دیگر سازگاری و هماهنگی داشته باشد. در حالی که مبنایگرایان «حقیقت» را به معرفت مطابق با واقع تعریف می‌کنند.

اشکال‌های زیادی بر این دیدگاه وارد شده است که مجال طرح همه آن‌ها در این‌جا نیست. یکی از اشکالات این است که صحت و اعتبار نظریه آن‌ها (انسجام‌گرایی) از کجا ثابت شده است؟

این نظریه یا بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است و یا نظری است و احتیاج به اثبات دارد؛ در هر دو صورت، نظریه مبنایگروان ثابت می‌شود. از این گذشته، این که همه معرفت‌های بشری نیاز به توجیه دارد، یا خود یک امر بدیهی است و یا نظری است و احتیاج به اثبات دارد. باز در هر دو صورت نظریه مبنایگروان ثابت می‌شود.

اشکال دیگری که بر این دیدگاه مطرح می‌شود این است که انسجام و هماهنگی نمی‌تواند معیاری برای صدق معرفت به شمار آید، چون خود یک امر مبهمی است. منظور از انسجام چیست؟ انسجام و هماهنگی را با چه معیاری می‌توان شناسایی و اندازه‌گیری کرد؟ ملاک صدق و عدم صدق خود انسجام چیست؟

از این گذشته، آیا انسجام با همه معرفت‌های بشری ملاک است یا تنها دسته‌ای از آن‌ها؟ از این دست ابهام‌ها در این نظریه زیاد است.

اشکال دیگری که مطرح می‌شود این است که بسیار اتفاق می‌افتد قضیه و یا قضایایی با دو دستگاه کاملاً مخالف و حتی متناقض فکری، سازگاری و هماهنگی دارد. مثلاً پیدایش شب و روز و

طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان و خسوف و کسوف و پیش‌بینی آن‌ها را هم می‌توان با نظریهٔ زمین محوری هماهنگ دانست و هم با نظریهٔ خورشید محوری. و یا در نقل و انتقال از جایی به جای دیگر، هم می‌توان به حرکت انسان بر روی زمین تن داد و هم به حرکت زمین از زیر پای انسان.

معرفت‌شناسی دینی و فرق آن با معرفت دینی

معرفت‌شناسی دینی، علمی است که دربارهٔ احوال و اوصاف معرفت دینی بحث می‌کند. متعلق معرفت‌شناسی دینی معرفت دینی است نه خود دین، در حالی که متعلق معرفت دینی، خود دین می‌باشد.

توضیح این‌که: معرفت‌شناسی دوگونه است: عام و خاص. موضوع و محور در معرفت‌شناسی عام، معرفت بشری به صورت عام است و به معرفت خاص مانند معرفت دینی، فلسفی، علمی و یا عرفانی نظر ندارد. می‌توان آن را به فلسفهٔ اولی تشبیه کرد که اصل هستی را محور و موضوع خود قرار می‌دهد نه هستی خاص را.

برخی از مباحثی که در معرفت‌شناسی عام مطرح می‌شود به قرار زیر است:

- ۱- دسته بندی معرفت بشر به بدیهی و نظری و یا حصولی و حضوری، و یا تصویری و تصدیقی و یا حسی خیالی و عقلی ...؛
- ۲- تعریف معرفت صادق و کاذب؛
- ۳- معیار ارزشیابی معرفت‌ها؛
- ۴- معیار صحت معرفت (عقل یا تجربه)؛
- ۵- فرق میان ادراکات حقیقی و اعتباری؛
- ۶- بحث نسبت در معرفت ...

اما موضوع و محور در معرفت‌شناسی خاص، معرفت در حوزه‌ای خاص مانند معرفت دینی، فلسفی، عرفانی و یا علمی است. در معرفت‌شناسی خاص (یا معرفت‌شناسی مضاعف) معرفت خاص مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و بر اساس همان محور هم نام‌گذاری می‌شود، مانند معرفت‌شناسی دینی، معرفت‌شناسی فلسفی و

بر اساس این، معرفت‌شناسی دینی به تجزیه و تحلیل و توصیف معارف دینی می‌پردازد.

معرفت‌شناسی دینی از نوع معرفت درجه دوم است، در حالی که معرفت دینی از نوع معرفت

معرفت‌شناسی
دوگونه است: عام
و خاص. موضوع و
محور در
معرفت‌شناسی
عام، معرفت بشری
به صورت عام
است و به معرفت
خاص مانند معرفت
دینی، فلسفی،
علمی و یا عرفانی
نظر ندارد. می‌توان
آن را به فلسفهٔ
اولی تشبیه کرد که
اصل هستی را
محور و موضوع
خود قرار می‌دهد نه
هستی خاص را.

درجه اول است؛ زیرا در معرفت دینی، خود دین مورد تجزیه و تحلیل واقع می‌شود اما در معرفت‌شناسی دینی، معرفت دینی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. بنابراین، معرفت‌شناسی دینی، پس از تولد معرفت دینی، متولد می‌شود و می‌کوشد هر آن چه را که در دنیای معارف دینی اتفاق افتاده است بررسی نماید. به تعبیر دیگر، معرفت‌شناسی دینی نگاهی است از بالا و بیرون به معارف دینی.

در تعریف معرفت درجه اول و دوم باید گفت: اگر موضوع و محور معرفت، چیزی غیر از خود معرفت باشد، معرفت درجه اول نامیده می‌شود، اما اگر موضوع و محور معرفت، خود معرفت (چه معرفت عام و چه معرفت خاص) باشد، معرفت درجه دوم نامیده می‌شود.

ثبات و تحول در معرفت دینی

یکی از مباحث مهم در معرفت‌شناسی دینی این است که آیا معرفت‌های دینی ثابت و تحول‌ناپذیرند یا این‌که دست‌خوش تغییر و تحول می‌گردند.

شکی نیست که معرفت دینی ما، فی‌الجمله دست‌خوش تغییر و دگرگونی است؛ زیرا ممکن است در پاره‌ای از موارد معرفت ما از دین خطا بوده و با دقت و تأمل بیشتر و یا با کسب اطلاعات بیشتر، به فهم درست از دین دست‌رسی پیدا کنیم. و یا ممکن است فهم ما از دین در برخی موارد سطحی و یا ناقص بوده و با تحقیق و تتبع بیشتر، به فهم و معرفت کامل‌تر برسیم. این گونه تغییر و تحول نه تنها در معرفت دینی بلکه در همه معرفت‌های بشری ممکن و بلکه واقع است. اختلاف نظرهای گاهی ناشی از تفاوت در استعداد و توانایی فکری و هوشی و گاهی ناشی از تفاوت در مقدار اطلاعات و معلومات و گاهی ناشی از تفاوت در دقت نظر و تأمل ذهنی و گاهی ناشی از تفاوت در سابقه علمی و ورزیدگی در استنباط و اجتهاد و گاهی ناشی از تفاوت در روحیات و سلیقه فردی و ... می‌باشد.

تذکر چند مطلب:

۱- ضروریات و مسلمات دینی - هم در زمینه عقاید، هم در زمینه اخلاق و هم در زمینه احکام - از آفت تجدید نظر و نیز اختلاف نظر مصون می‌باشند؛ یعنی ممکن نیست میان کارشناسان دینی در این موارد اختلاف نظری رخ دهد؛ چنان‌که ممکن نیست کارشناس دینی، نظری برخلاف ضروریات و مسلمات دینی پیدا کند و سپس با تأمل بیشتر، در رأی خود تجدید نظر نماید. ضروریات دینی، آموزه‌هایی است که جزء دین بودن آن‌ها مورد اتفاق همه علمای

اسلام و بلکه همه مسلمانان است و در حدی از بدهت است که برای اثبات آن نیازی به ارایه دلیل نیست.

۲- اختلاف نظر میان کارشناسان دینی و یا تجدید نظر یک کارشناس دینی در فهم از متون دینی (کتاب و سنت) باید با رعایت قواعد دستوری و مدلولها و قراین لفظی و معنوی و در چارچوب ظهورات کلامی باشد. کارشناسان دینی حق ندارند در تفسیر متون دینی این چارچوب را نادیده بگیرند و یا با دخالت دادن سلیقه‌ها، علاقه‌ها، پیش‌داوری‌ها و پیش فرض‌های خویش به تفسیر متون دینی اقدام کنند. چنان‌که حق ندارند بدون رجوع به محکمات و ملاحظه قراین لازم، به تفسیر و تأویل متشابهات روی آورند. روایات فراوانی که تفسیر به رأی را خیلی شدید نکوهش کرده است، بر لزوم پای بندی کارشناسان دینی به قواعد و ضوابط مزبور در تفسیر از متون دینی دلالت دارد. برخی برای نادیده گرفتن حریم مزبور در فهم و تفسیر از متون دینی، گفته‌اند: شریعت همانند طبیعت صامت است و الفاظ و عبارات از پیش خود بر چیزی دلالت ندارند الفاظ و عبارات، گرسنه معانی اند نه آبستن آن‌ها و همانند دهان‌های باز و شکم‌های خالی اند نه دهان‌ها و شکم‌های پر. بنابراین ما هستیم که با ذهنیات و پیش فرض‌ها و پیش داوری‌های خود به آن‌ها دلالت می‌بخشیم، از این رو جایی برای توصیه به پای‌بندی به قواعد دستوری و مدلول‌های لفظی نخواهد بود.^۱

اما باید گفت: لازمه این دیدگاه، لغوی بودن هر نوع سخن و نوشته است، زیرا اگر بنا باشد ما با سلیقه‌ها و علاقه‌های خود به الفاظ و عبارات معنا ببخشیم، هر کس می‌تواند از هر کلام و نوشته‌ای هر برداشت و قرآتی داشته باشد؛ در این صورت به کارگیری الفاظ و عبارات در مقام گفتن و نوشتن فایده‌ای نخواهد داشت. از این گذشته، آیا مدعیان این دیدگاه به دیگران اجازه می‌دهند بر اساس سلیقه‌ها و علاقه‌های خویش هر برداشتی از سخن و نوشته آن‌ها داشته باشند؟ آیا سخن گفتن و کتاب نوشتن خود را لغو و بی ثمر می‌دانند؟

نکته اصلی در نقد این دیدگاه این است که الفاظ و عبارات بر اساس وضع و قرارداد بر معانی و اشیای خاص دلالت دارند، چنان‌که علایم راهنمایی و راهننگی بر اساس وضع و قرارداد بر معانی خاصی دلالت دارند. گوینده و یا نویسنده باید با رعایت این وضع و قرارداد، الفاظ و عبارات را به کار گیرد و مطلب خود را در چارچوب دلالت آن‌ها برای دیگران بیان نماید. در غیر این صورت، تفهیم و تفهم در محاورات و مکالمات و مکاتبات ممکن نخواهد بود.

۱- عبدالکریم سروش، قیض وسط تنوریک شریعت، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۲۶۴ و ۲۹۴ و صراطهای مستقیم، ص ۲-۳.

الفاظ و عبارات بر اساس وضع و قرارداد بر معانی و اشیای خاص دلالت دارند، چنان‌که علایم راهنمایی و راهننگی بر اساس وضع و قرارداد بر معانی خاصی دلالت دارند.

گوینده و یا نویسنده باید با رعایت این وضع و قرارداد، الفاظ و عبارات را به کار گیرد و مطلب خود را در چارچوب دلالت آن‌ها برای دیگران بیان نماید. در غیر این صورت، تفهیم و تفهم در محاورات و مکالمات و مکاتبات ممکن نخواهد بود.

۳- هرچند اطلاعات و معلومات کارشناس دینی در زمینه‌های دیگر به صورت فی الجمله و موجبه جزئیه در فهم و استنباط و معرفت او از دین مؤثر است، تا آن‌جا که می‌توان گفت یکی از عوامل اختلاف نظر میان کارشناسان دینی و یا تجدید نظر یک کارشناس دینی در فهم دین، تفاوت اطلاعات و معلومات بیرونی است، اما به این نظریه که می‌گویند: هر معرفت بیرون دینی در هر زمینه‌ای با معرفت‌های دینی مرتبط و در آن‌ها مؤثر است، نمی‌توان روی خوش نشان داد.

طبق این دیدگاه تک تک معرفت‌های بشری، از جمله معرفت دینی، با هم دیگر در ارتباطاند و هر معرفت تازه باعث تحولی در همه معارف بشری و دینی خواهد شد.

«تلاطمی اندک در گوشه‌ای از اقیانوس معرفت بشری تا همه آن را متلاطم نکند از تموج نخواهد ایستاد»^۱

«حقیقت بدیع و بسیطی که در گوشه‌ای متولد می‌شود، دلبرانه و متواضعانه به آهستگی چنان پیش می‌رود که کل جغرافیای معرفت را دگرگون کند و چنان جا باز می‌کند که همه معارف دیگر را از جای خود بجنباند»^۲

«آدمی که فهمش از همه چیز در سیلان و جریان است، فهم دینی خود را نیز نو خواهد کرد»^۳
«اگر قبض و بسطی در معارف غیر دینی افتد معرفت دینی را هم لاجرم در قبض و بسط خواهد افکند»^۴

«هر تحولی در معارف غیر دینی رخ دهد، معرفت دینی را هم متحول خواهد کرد»^۵
خلاصه این دیدگاه این است:

الف: همه معارف بشری بدون استثنا در معرض تحول و دگرگونی اند و معرفت ثابت دایمی در میان معارف بشری وجود ندارد؛

ب: همه معرفت‌های دینی بدون استثنا در معرض تحول و دگرگونی اند و معرفت ثابت دایمی در میان معارف دینی وجود ندارد؛

ج: هر تحول در معرفت بشری رخ داد و هر معرفت جدیدی در معارف بشری پیدا شود، تمام معارف بشری، از جمله معارف دینی، را هم متحول خواهد کرد.

۱- همان، ص ۱۶۸.

۲- عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۱۶۵.

۳- همان، ص ۱۷۳.

۴- همان، ص ۳۴۷.

با هیچ یک از گزاره‌های بالا نمی‌توان موافقت نمود، زیرا:

اولاً: نه همه معارف بشری در معرض تغییر و تحول‌اند و نه همه معارف دینی، بدیهیات عقلی و نیز بسیاری از مسایل مسلم عقلی، ریاضی و اخلاقی ثابت و دایمی‌اند، چنان‌که ضروریات و مسلمات دینی چه در عرصه اعتقادی و چه در عرصه اخلاقی و چه در عرصه فقهی، ثابت و دایمی‌اند. تحول‌پذیر دانستن همه آن‌ها به معنای بدیهیات عقلی و ضروریات دینی است.

ثانیاً: لازمه تحول‌پذیر دانستن همه معارف بشری، تن دادن به نسبیت مطلق و یا شکاکیت مطلق است. یعنی لازمه آن این است که یا هیچ حقیقت مطلق را نپذیریم و بگوییم حقیقت همیشه در معرض تحول و دگرگونی است و یا این‌که در صورت پذیرش حقیقت مطلق، هیچ علم یقینی نسبت به آن را نپذیریم و بگوییم همه معرفت‌های ما شکی و ظنی‌اند، که لازمه آن، شکاکیت تمام عیار است.

ثالثاً: گزاره‌های مزبور خودبرانداز و خودویرانگرند؛ یعنی لازمه اعتقاد به تحول‌پذیری و نسبیت همه معارف بشری، این است که گزاره‌ها و مدعاهای مزبور نیز تحول‌پذیر و نسبی باشند به تعبیر دیگر، تمام مدعیات قبض و بسط‌تئوریک شریعت نیز نسبی‌اند و نمی‌توان این تئوری را امر مطلق دانست و ممکن است با ورود معرفت جدید دست‌خوش تغییر و تبدیل گردیده و خلاف آن ثابت شود.

رابعاً: در میان معارف بشری، معرفت‌های فراوانی یافت می‌شوند که با هم ارتباط و پیوندی ندارند، یعنی بود و نبود برخی از آن‌ها در برخی دیگر تأثیری ندارد. مثلاً دانستن تعداد فرزندان فلان شخص تأثیری در این دانسته ما که سقراط و ارسطو و افلاطون فیلسوف بودند و یا این‌که سقراط استاد افلاطون بود و افلاطون استاد ارسطو بود ندارد. یا دانستن رنگ فلان کتاب، تأثیری در این مطلب که در تابستان هوا گرم و در زمستان هوا سرد است ندارد و ...

خامساً: در میان معارف بشری، معرفت‌های فراوانی یافت می‌شوند که بود و نبود آن‌ها تأثیری در بسیاری از معارف دینی ندارد. به عنوان نمونه، دانستن مثال‌های بالا، تأثیری در معرفت دینی ما که حیات برزخی و معاد جسمانی وجود دارد، نماز واجب است، دروغ حرام است و سگ و خوک نجس‌العین‌اند ندارد.

سادساً: کسی که مدعی تأثیر هر معرفتی نو در همه معارف بشری و دینی است باید به طور مشخص نشان دهد که فلان معرفت جزئی (مانند هوا امروز بارانی است) چه تأثیری بر تک تک

در میان معارف بشری، معرفت‌های فراوانی یافت می‌شوند که با هم ارتباط و پیوندی ندارند، یعنی بود و نبود برخی از آن‌ها در برخی دیگر تأثیری ندارد. مثلاً دانستن تعداد فرزندان فلان شخص تأثیری در این دانسته ما که سقراط و ارسطو و افلاطون فیلسوف بودند و یا این‌که سقراط استاد افلاطون بود و افلاطون استاد ارسطو بود ندارد.

معرفت‌های دینی و غیر دینی داشته است؛ چنین چیزی از نظر عملی و بلکه از نظر عقلی ناممکن است.

جالب این که مهم‌ترین دلیل و حجت مدعی تئوری مزبور، استقراء است. یعنی به طور مشخص به مواردی اشاره نموده است که معرفت‌های برون دینی در معرفت دینی افراد تأثیر داشته است، ولی معلوم است که برای اثبات ادعاهای بزرگ پیشین، نشان دادن چند مورد، مفید نیست؛ زیرا این استقراء، استقراء ناقص است و مفید یقین و علم نیست، به خصوص با توجه به این‌که موارد استقراء نشده از معرفت‌های برون دینی و دینی بسیار فراوان است و موارد استقراء شده در قیاس با آن بسیار ناچیز است.

از این گذشته، به نظر می‌رسد حتی یک مثال هم برای اثبات مدعای مزبور ارایه نشده است؛ زیرا مثال‌هایی که ارایه شد صرفاً نشان می‌دهد که برخی از معرفت‌های غیر دینی در برخی از معرفت‌های دینی تأثیر گذارند؛ اما مثالی ارایه نشده است که نشان دهد یک معرفت غیر دینی در تک تک معرفت‌های دینی تأثیر گذار بوده است.

علاوه بر این، موارد نقض مدعای مزبور بسیار است. یعنی می‌توان نمونه‌های زیادی از معرفت‌های بشری را نشان داد که تأثیری در معارف دینی ندارند، که برخی از مثال‌های آن در مطالب پیشین آورده شد استقرای ناقص در صورتی که موارد نقض فراوان برای آن یافت شود مفید ظن هم نخواهد بود.

۴- برخی گمان کرده‌اند تجدید نظر کارشناس دینی و یا اختلاف نظر میان کارشناسان دینی در معرفت‌های دینی، همیشه برآمده و برگرفته از معرفت‌های غیر دینی است و حتی گفته‌اند معرفت‌های دینی همیشه خریدار و مصرف کننده علوم غیر دینی اند و حد و حدود و چند و چون معرفت‌های دین همواره از جانب معرفت‌های غیر دینی تعیین می‌گردد.

«همه فهم‌های دینی مستند به فهم‌های بیرون دینی‌اند.»^۱

«علم فقه مانند دیگر معارف دینی، علمی است مصرف کننده و سراپا محاط و محفوف به اندیشه‌های دیگر.»^۲

«اندیشه دینی محاط و مسقف به اندیشه‌های غیر دینی است ... معارف دینی، تصدیقاً و تصوراً خود را با معارف غیر دینی موزون می‌سازند.»^۳

«فهم شریعت سراپا مستفید و مستمر از معارف بشری و متلائم با آن است»^۱.
 «علوم تولید کننده، مولد قوانین و تئوری‌های هستند ... و علوم مصرف کننده، آن قوانین و تئوری‌ها را به کار می‌برند و ... علوم خریداری کاملاً و مطلقاً تابع علوم زاینده‌اند و اگر در بازار تولید کنندگان تحولی پیدا شود، مصرف کنندگان خریداران آن تحول خواهند بود ... علم تفسیر و فقه از اهم خریداران‌اند ... فنون تفسیر و فقه سراپا خریدارند و کم‌ترین تحولی در علوم زاینده و تولید کننده، آن‌ها را به دگرگونی خواهد کشاند ... هیچ علم خریدار نمی‌تواند از فروشندگان و زاینندگان خود پیشی گیرد»^۲.

اما حقیقت این است که این گمان به هیچ وجه صحیح نیست؛ زیرا اولاً: بسیاری از موارد تجدید نظر و یا اختلاف نظر در معارف دینی، مربوط به اختلاف دیدگاه در مسایل دین و یا اختلاف برداشت از متون دینی است و نه اختلاف نظر در مسایل غیر دینی.

ثانیاً: دسته بندی علوم به مولد و مصرف کننده درست نیست. معمولاً مولد و یا خریدار و مصرف کننده بودن علوم، حیثی است؛ یعنی یک علم خاص می‌تواند از یک حیث خریدار باشد و از حیثی دیگر مولد. مثلاً فلسفه در عین این‌که خود علم مولد است، مصرف کننده و خریدار علم منطق و معرفت‌شناسی عام است، و یا علم فیزیک در عین این‌که خود علم مولد است، مصرف کننده و خریدار علم منطق و ریاضی است.

به همین صورت، علم فقه و تفسیر هرچند وام‌دار و خریدار علوم چون لغت، ادبیات، معانی و بیان و اصول‌اند اما خود مولد بسیاری از دیدگاه‌ها و آموزه‌ها در مسایل جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی، معادشناسی، اخلاق و احکام‌اند.

ثالثاً: این‌که گفته‌اند: «اندیشه دینی محاط و مسقف به اندیشه‌های غیر دینی است» و یا «علوم خریداری کاملاً و مطلقاً تابع علوم زاینده‌اند» و یا «هیچ علم خریداری نمی‌تواند از فروشندگان و زاینندگان خود پیشی گیرد» سخنی نادرست است، زیرا فلسفه در عین این‌که خریدار علم منطق است، با به کارگیری فنون منطق به آگاهی‌هایی دست‌رسی پیدا می‌کند که در ریاضی در مورد آن‌ها هیچ بحثی مطرح نمی‌شود. به همین صورت، فقیه و مفسر دینی می‌تواند با به کارگیری لغت و ادبیات و منطق و اصول، به معارف و حقایقی دست‌رسی پیدا کند که در علوم مولد مزبور هیچ گونه بحثی درباره آن‌ها انجام نشده و معرفتی داده نمی‌شود.

رابعاً: تقسیم بندی علوم به تولید کننده و مصرف کننده و اعتقاد به تأثیرگذاری و تأثیرپذیری یک طرفه در میان آنها (تأثیرگذاری علوم مولد و تأثیر پذیری علوم مصرف کننده) با مدعای پیشین ایشان که همه معارف بشری در هم‌دیگر تأثیرگذارند و کوچک‌ترین معرفت جدید، از هر جایی می‌تواند تمام معرفت‌های بشری را متحول کند، ناسازگاری دارد. بر طبق آن ادعا همان گونه که معرفت منطقی و فلسفی و ریاضی و پزشکی می‌تواند معرفت دینی را متحول سازد، معرفت دینی نیز می‌تواند آن معرفت‌ها را دچار تحول نماید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فقیه و مفسر
دینی می‌تواند با
به کارگیری لغت و
ادبیات و منطق و
اصول، به معارف و
حقایقی دست‌رسی
پیدا کند که در علوم
مولد مزبور هیچ
گونه بحثی درباره
آنها انجام نشده و
معرفتی داده
نمی‌شود.